

محمود بهشتی لنگرودی را نباید تنها گذاشت!



خالد حاج محمدی

محمود بهشتی لنگرودی سخنگوی کانون صنفی معلمان بیست روز است در اعتراض به حکم دادگاه و زندانی کردنش دست به اعتصاب غذا زده است. ایشان یک بار دیگر در شهریور ماه در اعتراض به حکم دادگاه دست به اعتصاب غذای خشک زد که با وعده مسئولین زندان مبنی بر بررسی خواسته او به اعتصاب غذا پایان داد. سرانجام و در نتیجه بی مسئولیتی زندانبانان و عدم جواب به خواست او این بار هم دست به اعتصاب غذا زده است.

اکنون و بعد از بیست روز اعتصاب غذا مسلم است که جان ایشان در خطر است. در این تردیدی نیست که هر اتفاق ناگواری برای او بیفتد مسئولیت آن مستقیماً بر عهده جمهوری اسلامی و روسای دولت جناب روحانی است. جرم محمود بهشتی لنگرودی مانند سایر اعضای کانون صنفی معلمان، رسول بدایقی و اسماعیل عبدی اعتراض به بی حقوقی معلمان ایران است. معلمانی که سال گذشته اعتراضات وسیعی را علیه فقر و بی حقوقی و پایین بودن دستمزدهای خود پیش بردند. زندانی کردن سخنگوی آنها و سایر اعضا کانون صنفی معلمان قرار است ابزاری جهت ساکت کردن دهها هزار معلم باشد که ابتدایی ترین حق خود را میخواهند. کسانی که به فقر و بی حقوقی خود، به تهدید و زندانی کردن نمایندگان خود و به بی حرمتی به شان و کرامت خود اعتراض دارند.

محمود بهشتی لنگرودی را نباید تنها گذاشت! جان او در خطر است و اعتصاب غذا به سلامتی او لطمه میزند. مسلماً اعتصاب غذا روش مناسبی برای اعتراض و راه مبارزه جمعی نیست. ...
صفحه ۴

دوئشنبه گذشته بمناسبت ۱۶ آذر، جناب رییس جمهور به همراه نیمی از کابینه اش به دانشگاه صنعتی شریف تهران تشریف فرما شد و فرمود: "هیچ کس نباید خود را از سوال مستثنی بدانند... اگر قدرت در هر کشوری مورد انتقاد و سوال قرار نگیرد به انحراف و استبداد کشیده خواهد شد..."

ممکن است هنوز فضا امنیتی باشد که من آن را نمی پسندم. ما فضای امن می خواهیم نه فضای امنیتی. من می پرسم آیا شما سال های ۹۰، ۹۱ و ۹۲ به این راحتی می توانستید برای ۱۶ آذر اجتماع داشته باشید؟"

۱- این پرسش افکار عمومی در دانشگاه های ایران نیست. پرسش سران ریز و درشت این نظام و فدائیان آن از تحکیمی ها و انجمنهای اسلامی، از مشایعت کنندگان حلواخور مانند توده ای

روباهای یک کهنه "اصلاح طلب"

مونا شاد

نوشین احمدی خراسانی در نوشته ای با عنوان: "نمایندگان زن مجلس از همتایان مرد خود بدترند!" گفته است: "تکرار و تأیید این گزاره حتا از سوی خود ما زنان، به نظر می رسد بیشتر از آن که ریشه در واقعیت داشته باشد بازتاب عدم اعتماد به نفس ما و ارزش های مردانه درونی شده در وجودمان است؛ در عین حال که نشان دهنده فرهنگ معیوبی است که "خائن" را بدتر از "دشمن" فرض می کند."

خانم خراسانی، مثل تمام زنان دنیا دلش از فرهنگ و قوانین مردسالاری خون است ولی

تاریخ در انتظار "گودو" نمی ماند!



فواد عبداللهی

ها و جبهه ملی ها تا کارچاقکن هایی چون نگهدارها، بهنوده ها و بنی صدرها، سروشها و گنجی ها است که از سفره یغما رانده شده اند. پرسش دلکتهای سیاسی است که حرمت کروات ابریشمی خود را در گرو حفظ عبا و عمامه این جمهوری گذاشته اند. شاید برای این اندرکاران صادق و ناصادق، خطبه های روحانی "نقطه مثبتی" در "میهنشان ایران

عزیز" باشد. شاید این طیف مفلوک "دگراندیش" را وادارد برونند و درباره "روند جدید و امیدبخش" در جمهوری اسلامی ساعتها سطحی نگری خود را در قالب مباحث سیاسی و اقتصادی، بعنوان مباحثات کارشناسانه به خورد مستمعین شان دهند. اما مردم ایران نه تنها مانند اینها سوگند وفاداری به این رژیم نخورده اند، بلکه آن را سد راه مبارزاتشان برای رسیدن به آزادی و خوشبختی میدانند. این مقامات ۳۶ سال است دارند از این پرشمه برای خودشان مطرح میکنند. سر به سمت دستیاران صفوف خود می چرخانند، چرتکه می اندازند تا حساب کنند که چه میزان میتوان به هم قطاران و فک و قامیل دور و نزدیکشان باج داد و خاطر جمع شد که زمین زیر پاهایشان داغ نمیشود. ... ←

مشکل را در جنس مرد و دشمنی با مردان می بیند؛ ایشان نمی بیند که اتفاقاً عامل بازتولید خرافه مردسالاری در ایران جمهوری اسلامی است. ایشان به سادگی، ارکان حاکمیت سرمایه داری، از جمله صنعت مذهب و ناسیونالیسم را قلم میگیرد تا به دشمنی خونی با مردان برسد. عملکرد زنان مجلس را رنگ و لعاب شیک می دهد و آن را با توصیف بخشی از فیلم "اسب کهر را بنگر"، توضیح می دهد که در این فیلم مانوئل قهرمان فیلم فریب دوست خیانتکارش را می خورد و وقتی به دام می افتد به جای اینکه یکی از ژنرالهای ارشد که دشمنش است را بکشد و انتقام خون هزاران نفر از مردم آزادیخواه اسپانیا را بگیرد!!! در عوض اسلحه را به سوی سر

دوستش که از جنس خودش ولی خیانت کار بوده میگیرد و او را با شلیک گلوله از پای در میاورد. ایشان آخرین ضربه را بسیار استادانه به کل زنان معترض می زند و سرزنش وار ادامه می دهد: "بدتر دانستن "خائن" از "دشمن" بدلیل عدم اعتماد به نفس زنان و ارزشهای مردانه درونی شده در وجودمان و برگرفته از فرهنگ معیوب زنان است."

گویا فرهنگ یک میراث جنسی و ژنتیکی است که زنان از بدو تولد با خود همراه دارند! این فرهنگ که از آن دم می زنید محصول قوانین جمهوری اسلامی و طبقه حاکمه در ایران است که اتفاقاً توسط مرتجعین مجلس نشین از لاله افتخاری ها و جلودارزاده ها تا مطهری ها و کوچک زاده ها، حراست و ...
صفحه ۳

آزادی برابری حکومت کارگری

تاریخ درانتظار...

اسلامی اش قانع کند و امیدوار!

۲-۱۶ آذر امسال، دانشگاهها شاهد دو افق و جبهه بندی متفاوت و در عین حال نابرابر در مقابل هم بود. یکی گسیل ارتجاع برای تصرف و امنیتی کردن فضای دانشگاه ها توسط جبهه دولت و رئیس آن که بلااستثنا همه جناحهای رژیم از تحکیم وحدت و انحن اسلامیها تا بسیج دانشجویی و حزب الله پشت آن سنگر گرفتند. آمده بودند که از حیثیت نداشته جمهوری اسلامی دفاع کنند. شال و کلاه کرده بودند تا بحران اقتصادی موجود در جامعه ایران و لاجرم هجوم به معیشت مردم را توجیه کنند. و دیگری صف مستقل دانشجویانی که علیرغم توازن قوای نامساعد در مقابل ارتجاع، مطالبات رفاهی خود را با صدای بلند اعلام کردند و سوهان روح آقای رییس جمهور و دولتش شدند. چکیده کیفر خواست صف دوم، در بیانیه دانشجویان دانشگاه تهران منعکس شد که آینه ای بود از یک فصل مشترک عمیق اجتماعی و طبقاتی در جامعه یعنی: اعتراض به سرمایه داری و تبعیض! اعتراض به شرایط وخیم معیشتی و مهندسی فلاکت و بیکاری در جامعه!

۳- این واقعیت را دیگر همه میدانند که پرچم و مطالبه روشن، یکی از ارکان مهم هر اعتراض و حرکتی ولو کوچک یا بزرگ است. در جوامع مختنق مانند ایران که ایجاد تحزب و تشکل کارگری و کمونیستی اکیدا ممنوع است، دانشگاهها تاریخا محل کل کل کردن سوسیالیستها و چپ ها با دولت و منعکس کننده افق جدالهای اجتماعی و طبقاتی در جامعه بوده است. تسخیر دانشگاه مانند تسخیر صدا و سیماست. مکانی است که پیروزی یا شکست آرمانها از آنجا به بیرون پمپاژ میشوند. بیخود نیست که جمهوری اسلامی در بدو تولد و به دنبال سرکوب سیاسی سالهای ۶۰ ابتدا با حمله به

تمام روده درازی جمهوری اسلامی و "پوزیسیون" تپاخورده آن در دوران برجام، حول این مسئله است که چگونه صندلیهای صدارت را فی مابین ایادی خود گشاد کنند! نگرانند که اگر جاده را برای حضور همه یاران و خرده بدهکاران خودی صاف کنند، در این صورت آیا کنترل اوضاع پایین از دستشان ول نخواهد شد و یکایک اینها از خرد تا کلان، از "آقا" تا سید اعتدال، از خلیفه آستان قدس گرفته تا مالک رفسنجان، از برادران لاریجانی و فسیل های مجمع خبرگان تا نایب رییس مجلس را چوب نخواهند زد؟! وگرنه راز و آواز مخالفت با فضای امنیتی، آنها از طرف روحانی، کسی که از مهره های متورم و شناخته شده سرکوب امنیتی و اطلاعاتی رژیم بوده است، نف سربالا در صورت همگی شان است. روحانی میداند که دوره مصرف "سیاست انتظار و تعدیل" به آخر رسیده و تاریخ تا ابد منتظر "گودو" نمیماند. فهمیده است که این حکومت مرده ای را می ماند که مدت هاست مرده است و بوی تعفن آن مشام همه را می آزارد. خوب میداند که نمیتوان بیش از این پشت رتوریک های پراگماتیستی از قبیل "گشایش سیاسی و اقتصادی" پامنبری آمد، با خیال آسوده در خاورمیانه موش دوانی کرد و در داخل سر بر بالین "سیاست انتظار" گذاشت و بند اختناق را کمی شل کرد! بنابراین، مشغول ایراد بنی اسرائیلی گرفتن به دولتهای گذشته و دنبال آتو گرفتن در لحاف کهنه آنهاست، تا انگشت اشاره افکار عمومی را از روی خود و دولت اعتدال اش بعنوان مسببین و عاملین بی حقوقی و فلاکت امروز اکثریت مردم به سمت ناکجاآباد کج کند. "کی بود کی بود، من نبودم" و قربانی کردن احمدی نژاد و بی صاحب کردن گذشته سیاه رژیم و کارنامه سالهای ۹۰، ۹۱ و ۹۲. مثلا قرار است میخيله جامعه را گچ بگیرد و صبر ملت را دوام بخشد. اما تاریخ شاهد خوبی بر پاک کردن حافظه تاریخی یک جامعه نیست. آقای روحانی با این عوامفریبی ها، نه جامعه، که تلاش میکند دوستان گرمابه گلستان خود را به قدرت "استریپ تیز"

دانشگاهها و قلع قمع کمونیستها دست به انقلاب فرهنگی زد. بلافاصله این تریبون و سنگر را از طبقه کارگر گرفت! تحمیل سالها سکوت قبرستانی به فضای دانشگاهها و جامعه، از طرف "دولت انقلابی" موسوی و به دنبال آن "دولت سازندگی" رفسنجانی، پیامی جز به شکست کشاندن آرمانهای پیشرو و چپ انقلاب ۵۷ تحت هجوم ارتجاع اسلامی نداشت. جمهوری اسلامی تنها در ادامه این سرکوب ها قادر شد طبقه کارگر را در کارخانه و محل زندگی خلع سلاح کند و به انقیاد دوباره بکشاند! قتل عام و پاکسازی دانشگاهها از عناصر و بارقه های ترقیخواهی، حذف فیزیکی آن از کمونیسم و آرمانخواهی پرولتری و تبدیل آن تماما به معیادگاه برگزار کنندگان نماز جمعه ها و تریبون خرافه و ارباب اسلامی، جایگاه و اهمیت این سنگر را برای دو صف انقلاب و ضد انقلاب به خوبی نشان میدهد. بنابراین، دانشگاه در ایران، همیشه محل جدال ارتجاع حاکم با چپگرایی و ترقیخواهی کارگری - سوسیالیستی بوده است.

برای ما و مردم ایران که عاشق "حافظه تاریخی" هستیم و از حق مان نخواهیم گذشت، در این درازنای ۳۶ سال، هنوز بر سنگفرش دانشگاه تهران و کوچه و خیابانهای اطراف آن، آثار انقلاب فرهنگی سروش و شکار جوانان و دانشجویان چپ و انقلابی در سال ۵۹ که برای حفظ این سنگر مقاومت کردند، در حافظه ها مانده است. هنوز هم کف خیابان های کوی دانشگاه در ۱۸ تیر ۷۸ از خون فرزندان مردم که زهرا گوین از پنجره ها به بیرون پرتابشان کردند، پاک نشده است. خون دانشجویانی که از قضا برای "نقد قدرت" و علیه قوانین اسلامی و "دولت اصلاحات" خاتمی به میدان آمدند و خود جناب روحانی آنزمان در مقام دبیر شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی، آنها را "پست" و "مزدور"

خواند، "پالایش انقلاب اسلامی" را ضروری دانست، از سرکوب و مهار "آشوب" توسط نیروی انتظامی و اوباش بسیج و پرسنل مخوف وزارت اطلاعاتشان، نهایت قدردانی و تشکر را به عمل آورد.

باز هم جلوتر بیاییم؛ با جارو شدن پدیده خاتمی و دوحرداد، یک نیروی سیاسی رادیکال و کمونیست تحت نام دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب (داب) از دل دانشگاه ها، همزمان با اختگی سیاسی تشکلهای پرو دولتی اعلام موجودیت کرد. از ۱۶ آذر ۸۴ تا ۱۳ آذر ۸۶ را یادتان هست؟! دانشگاه به سکوی پرش کمونیسم و محمل تبلیغ آزادی، برابری، رهایی زن و دفاع از طبقه کارگر تبدیل شد. عقب زدن و فائق آمدن بر افق سازش با جمهوری اسلامی، افق آزادی قسطی و افق طبقات دارا در دانشگاه، افقی که توسط "اصلاح طلبان" و دفتر تحکیم وحدت نمایندگی میشد، یکی از مهمترین مولفه ها و دستاوردهای سیاسی و اجتماعی "داب" بود. نگرانی نیروها و تشکلهای وابسته به جناح های رژیم بالا گرفت. حمله هماهنگ کل دستگاه های امنیتی رژیم در مقطع ۱۳ آذر ۸۶ و در روزهای بعد از آن که از قضا جناب روحانی کماکان عضو شورای عالی امنیت ملی بودند، شروع شد. قریب به ۸۰ تن از رهبران "داب" در دانشگاه های ایران دستگیر، شکنجه و بعضا تبعید شدند. همه جناحهای بورژوازی ایران به این نتیجه رسیدند که شرط بقا و ادامه حیاتشان در حفظ و کنترل مبارزه در چهارچوب جمهوری اسلامی است. به این اعتبار ائتلافی علیه جبهه آزادیخواهی و برابری طلبی در دانشگاه ها تحت بیرق جنبش بورژوا لیبرال ایران شکل گرفت. اگر "داب" سرکوب نمیشد محال بود کشمکش سبز و سیاه به این راحتی سکان سیاست را بدست گیرد و نهایتا راه را برای سر کار آمدن آقای روحانی و دولت اعتدال امروز ایشان هموار کند. اگر داب سرکوب نمی شد، طبقه کارگر با فتح این سنگر مهم، پیشروی عظیم و غیرقابل بازگشتی در جدال طبقاتی در مقابل کل هیئت حاکمه و بورژوازی ایران نصیب خود میکرد. ... صفحه ۴

زنده باد انقلاب کارگری!

روایهای یک ...

پاسداری میشود و هر بار با تصویب لوایح جدید ضد انسانی علیه زنان به حجم این قوانین افزوده میشود.

ایشان با ابزار عتیقه فمینیسم اسلامی، با نقشه و فریبی ظاهراً جدید برای کشیدن زنان به پای صندوق های رأی تحت نام "کمپین به سوی تغییر چهره مردانه مجلس"، دست به کار شده و سنگ زنان مجلسی را به سینه می زند. از نگاه ایشان همینکه تعداد بیشتری از نمایندگان مجلس جنسیت شان "زن" باشد و قدرت بیشتری بدست بگیرند کفایت تا حق زن بدست آید و می فرماید حتی اگر کاندیداهای "برابری طلب" (فمینیست های اسلامی) از سد شورای نگهبان رد نشوند، حداقل حضور پر شمارشان که نشانه خواسته عمومی زنان است، می تواند کاندیداهای زن ستیز را به چالش بکشد.

در حالیکه مردم ایران سالهاست به حجاب نه گفته اند! به آپارتاید جنسی نه گفته اند! به تعدد زوجات و صیغه و کلیت برداشت اسلامی از رابطه زن و مرد نه گفته اند! به دخالت اسلام در زندگی زنان و همه مردم ایران نه گفته اند، آنگاه ایستادن در قطب راست سیاست، به هیچ عنوان نه لغزش است و نه از سر ندانم کاری! جنب و جوش فمینیستی، "اصلاح طلبانه"، سازشکارانه، آغشته به مذهب، ناسیونالیسم و عمدتاً جانبدار راه حلهایی که به یکی از جناحهای نظام متصل است، اگر سر از مجلس اسلامی در نمی آورد، تعجب آور میبود. خانم خراسانی در صفحه شطرنج سیاسی ایران، خواهان حفظ و تعدیل وضع موجود در حق زنان است. بعد از سالها، معتقدند که هنوز میشود به دولت و مجلس این رژیم دل بست، نق زد و قوانین آن را اصلاح کرد، با نمایندگان مجلس که هر کدام دارای چند همسر

هستند، پای یک پلاتفرم راست و سازشکارانه علیه حقوق زنان رفت، و از حجاب اسلامی بعنوان فرهنگ "زن ایرانی" دفاع کرد.

"کمپین به سوی تغییر چهره مردانه مجلس" همانقدر ارتجاعی است که "کمپین یک میلیون امضاء" بود. کمپینی که به قوانین ضد انسانی قصاص اعتراضی نداشت بلکه دردش "نابرابری دیه زن و مرد" بود. کمپینی که دم از اسلام ناب محمدی، حقوق بشری و تلطیف شده میزد. اینها جریاناتی هستند که دیه را از اسلام پذیرفته اند، منتهی نوع برابری را میخوانند! اینها جریاناتی هستند که حجاب را از آخوند پذیرفته اند، نوع اختیاری و رنگ سفیدش را میخوانند، تعدد زوجات کنترل شده با اجازه همسر اول می خواهند. اما اکثریت زنان در ایران خیلی وقت است از این جریانات ارتجاعی عبور کرده اند و مخالف سرسخت این جریانات اند. قوانین اسلامی را نمی پذیرند، با دخالت مذهب در زندگی شان روزمره میچنگند و رژیم را عقب زده اند. هراس جمهوری اسلامی از این موج مساوات طلب و ضد مذهب بجاست. این مملکت هیچ نوع مذهبی را دیگر تحمل نمیکند و کسانی که از اسلام در مقابل مردم با هر انگیزه و روشی دفاع میکنند، مردم ایران را جری میکنند! امروز هم نهایت خواست امثال خراسانی ها تصویب قوانین شرعی و عرفی برابر است نه حتی همان قوانین نیمچه حقوق بشری. لیبرال های اسلامی که دغدغه شان حق زن و برابری نیست. بلکه کسب قدرت برای زنان طبقات خودی است که با آویزان شدن به رفسنجانی و دار و دسته اش و گاه رأی خریدن برای مجلس در صدد اند کمی فضا را برای رفت و آمد خود شل کنند.

اینها رگ حیات و مقام و منزلت و

موقعیت و زندگی شان به ضدیت با آزادی زن و استحکام نظام بسته است. اگر در جامعه ایران ذره ای آزادی وجود داشت و زنان آزادیخواه و سوسیالیست امکان حضور می داشتند فمینیست اسلامی هایی چون خراسانی باید سوراخ موشی دست و پا میکردند. بازار اینها به حاکمیت جمهوری اسلامی زنده است. اینها برای پنهان کردن ماهیت سیاسی شان بر شکاف و تفرقه جنسی حساب باز کرده اند و از آن نان می خورند. همانگونه که دولت و کارفرما علیه کارگر غیر بومی دست به تبلیغات ملی و نژادی می زند.

چانه زنی و لابی گری نوشین خراسانی و امثال او، بر سر برابری و آزادی زن نیست. اینان با رژیم اسلامی و قوانین و فرهنگ ضد زن آن مشکلی ندارند، بلکه تنها بدنبال سهم خود در مجلس شورایی اسلامی هستند. مطالبه ایشان برابری در قدرت با جنس مردان است. اینها همان فمینیست های اسلامی هستند که آش نذری می دهند تا بلکه زنی از دیوار اجتهاد و منبر و مجلس زن ستیز اسلامی بالا رود. نوشین خراسانی بهتر از هرکسی میداند که در قوانین جمهوری اسلامی هرگز

پای هیچ زن برابری طلب و آزادیخواهی به مجلس باز نخواهد شد. چرا که اولین شرط قانون برابر، کوتاه کردن دست مذهب و خرافه و تبعیض از زندگی زنان است.

لطفاً دست از سر مسله زن بردارید. خیلی وقت است که این عرصه شما را به بیرون پرتاب کرده است. از "کمپین یک میلیون امضا"، شما جبهه تان را مشخص کرده اید. شما هم نه خائن که در حاشیه همین خدمتگذاران هیئت حاکمه هستید، اما چادر اپوزیسیون به سر کرده اید. رفع تبعیض علیه زنان کار شما و دوستان تان در مجلس و دولت نیست. این امر جنبش کمونیستی است که به قدرت یک انقلاب کارگری، و با رجوع به این واقعیت که این فقط و فقط طبقه کارگر است که کمترین منفعتی در بقا و بازتولید شکاف جنسیتی در جامعه ندارد، و قادر است برای همیشه تبعیض علیه زن را برچیند و برای همیشه به قوانین مردسالاری و تبعیض بر مبنای جنسیت پایان دهد. بدست آوردن کوچکترین مطالبه ایی برای زنان در ایران نیز از مسیر جنبش ما میگذرد و نه از تونل زد و بند و مامشات با جمهوری اسلامی.

بدون احساس امنیت و برخورداری از امنیتی سالم و انقلابی، که در دل آن شهروندان بتوانند رفاه و آزادی را تجربه کنند، تحقق مطالبات برحق مردم ممکن نیست. این حکم امروز بخصوص، در شرایطی که جهان سراسر به میدان تعرض تروریسم دولتی و غیردولتی تبدیل شده است، بیش از پیش صدق میکند. حزب کمونیست کارگری - حکمتیست مدافع برچیدن ارتش و نیروهای مسلح حرفه ای، انحلال ارتش و سپاه پاسداران و نیز کلیه سازمان های نظامی و انتظامی و جاسوسی و اطلاعاتی مخفی است.

"شوررفاه، آزادی و امنیت مردم ایران"
را بدست گیرید!

<http://hekmatist.com/2015/HekmatistManshour.html>

زنده باد سوسیالیسم!

مرکب بر جمهوری اسلامی!

محمود بهشتی ...

اما کسی که تک و تنها در بندهای زندان بدست مشت‌آلود کش و جنایتکار با سلب همه حقوق یک زندانی زنجیر شده است، درک این‌که چرا دست به اعتصاب غذا می‌زنند، دشوار نیست. روشن است که علت این اعتصاب غذا و مسبب آسیبی که به خاطر آن زندانی متحمل می‌شود، دولت جمهوری اسلامی است.

نباید گذاشت هیچ انسان حق طلب و عدالتخواهی، هیچ سخنگو و نماینده کارگر و معلم و دانشجویی در زندان و زیر دست جلاان حاکم، خود را تنها بیابد. آنها در زندان و زیر دست دژخیمان به گروگان گرفته شده‌اند. آزادی آنها بخشی جدی از دفاع ما از حقمان در اعتراض و مبارزه برای بهبودی در زندگی است. دفاع از فعالین دستگیر شده چه در میان معلمان و پرستاران و

چه در اعتراض و اعتصابات کارگری و چه در دانشگاه و هر محل و مکان دیگری یکی از مهمترین کارهای ما در هر مبارزه ای است. نباید گذاشت سخنگویان و فعالین اعتراض و مبارزه حق طلبانه ما به بند کشیده شوند. این راهی است که هر روزه دولت و گله ماموران و حقوق بگیرانش به نام دفاع از "امنیت ملی" و ادعاهای پوچ و همیشگی از این قبیل، علیه ما، علیه مبارزه متحدانه ما و حق طلبی و عدالتخواهی ما بکار می‌گیرند.

نامه نوشتن به سخنگویان دولت و درخواست دخالت مجلس نشینان و شکایت بردن پیش آنها راهکار آزادی معلمان در بند نیست. نمیتوان از کسانی که خود عامل فقر و محرومیت و استبداد حاکمند، کسانی که دستشان تا ارنج به خون چندین نسل از انقلابیون و آزادیخواهان آغشته است توقع دادخواهی داشت. در این زمینه باید از

تجربه کارگران معدن بافق و چادرملو آموخت. معلمان در چند ساله گذشته کوله باری جدی از تجربه را در مبارزات خود کسب کرده‌اند. اهرم فشار به جمهوری اسلامی و زندانبانان آنها، اهرمهای اجتماعی و پر زور کارگر و معلم در محل کار و شهر و محله است. معلمان اگر بخواهند و اراده کنند میتوانند و مقدور است که مدارس و دانشگاه و شهر را در دفاع از مبارزات خود و برای آزادی دستگیرشدگان خود به میدان بکشند. بسیج توده معلمان، دانش آموزان و خانواده های آنها و مردم شرافتمند برای آزادی دستگیر شده گان راه موثر ما است و به این راهها باید روی آورد. میلیونها کارگر و زن و جوان آن جامعه به اعتراض معلمان سمپاتی دارند و مبارزات آنها را بخشی از تلاش و مبارزه خود برای احقاق حقوق غصب شده خود میدانند. اهرم فشار اصلی ما همبستگی و دفاع از

همدیگر در مبارزه هر روزه مان برای بهبود رفاه و آزادی و برای رهایی همه زندانیان سیاسی دربند از کارگر و معلم و زن تا دانشجو و غیره است. امروز خانواده محمود بهشتی، رسول بدایق و اسماعیل عبدی و... چشم به انتظار کاری جدی از جانب رفقا و همکاران آنها در میان معلمان هستند. نباید اجازه داد سرنوشت محمود بهشتی و دیگران به سرنوشت محمود صالحی و شاهرخ زمانی تبدیل شود. نباید آنها را تنها گذاشت. این وظیفه امروز بیش از همه بر دوش معلمان و بر دوش همکاران آنها در انجمنهای صنفی معلمان در تهران و بقیه شهرستانها است. آنها میتوانند و ضروری است جلو بیفتند.

حکمت‌پست را بدست کارگران برسانید!

تاریخ در انتظار ...

این سرکوب به قصد کنترل اعتراض رادیکال و بازگرداندن جدال سیاسی در محدوده جناحهای جمهوری اسلامی صورت گرفت. و این درست مقطع یک تلاقی تاریخی و بده بستان سیاسی مابین بخشهای بورژوازی ملی و بین المللی است: جمهوری اسلامی به سرکردگی احمدی نژاد به دست ناسیونالیسم پرو غرب ایران الگویی سبز کرد و ناسیونالیسم پرو غرب ایران پرچم سه رنگ و آرمانهای خود را به دست جمهوری اسلامی داد. در ادامه این روند، با شکست استراتژی "رژیم چنج" آمریکا در منطقه و خاموش شدن پروپاگاندا حمله نظامی به ایران که جامعه را حول محور فضای جنگی در بهت و انتظار نگاه داشته بود، عملاً خود جمهوری اسلامی در این خلا قدرت بعنوان یگانه اترناتیو بورژوازی ملی و بین المللی به سکاندار و پرچمدار ادامه "سیاست انتظار" در قالب دولت اعتدال تبدیل شد. امروز جنگ سخت آمریکا به جنگ نرم دولت اعتدال علیه جامعه ایران شیفت کرده و یکی از پایه های اساسی برجام و مذاکرات هسته ای نتیجه این روند است. به این اعتبار،

روحانی حضور و "امنیت" امروزش را مدیون دوران گذشته در دولت قبلی و سرکوب افق کمونیسم طبقه کارگر است. قضیه "فضای امن" امروز ایشان در مقایسه با گذشته آنقدر کشک و بی مایه است که از "آقا" تا پاسبان محله هم باور نمیکند.

۴- امروز این کل بورژوازی ایران است که منافعش در دوران برجام ایجاب کرده است که در یک کمیته مشترک تحت نام دولت اعتدال با ریاست روحانی، فشرده و متراکم گردد و در برابر تحولات در هم تنیده بیش از سه دهه از سرکوب انقلاب ۵۷ ایران با شمشیر اسلام "خوشخیم" و "عزت ملی" ایستادگی کند، در مقابل تمایلات و مشغولیتها و نقطه عزیمتهای نسل جوان ۷۰ درصدی این جامعه مقاومت کند و در قامت پاسدار امنیت و بقای نظام ظاهر شود. روحانی و دولتش کار خود را در این مدت کرده است، پاداششان را هم دریافت کرده اند، و جامعه نیز خدمات ایشان به اردوی ارتجاع و سرمایه را دیده است و اینکه چهره کثیف بورژوازی ایران و اشتراک منافعش در همسویی با جمهوری اسلامی علیه طبقه کارگر و محرومین جامعه را به جهانیان نشان داده است.

معلوم شد دولتی که فلسفه و تاکتیک خود را بر اساس "انتظار" بی ریخته است، نه جوابی به خوشبختی و رفاه طبقه کارگر دارد، نه پاسخی به آزادی، امنیت و حقوق زنان و کودکان دارد. این دولت واحد بورژوازی است که علیرغم کشمکش و دعوا در بالا، اما لال و بی پاسخ رو به پایین و در مقابل اردوی پرولتاریا در ایران، یکدست و بی توهم ایستاده است.

۵- سازماندهی و به مصاف طلبیدن این چکیده ارتجاع و تغییر توازن قوا توسط اهرم فشار از پایین، امر کمونیست ها و طبقه کارگر است. امروز مبارزه در ایران حول دو افق سیاسی قطعی شده است: یکی افق بورژوازی دولت و تحمیل استبداد بیشتر، و دیگری افق مطالبات رفاهی طبقه کارگر و آزادی؛ اولی سیاست انتظار و اختناق بیشتر را توجیه و دیکته میکند، و دومی رفاه و رهایی را مطالبه میکند. وقتی در دانشگاه ها میگویند "تحصیل رایگان و امکانات برابر حق مسلم ماست"، میشود تشخیص داد که در ابعاد اجتماعی در سطح جامعه چه کسی برای کسب آزادی و برابری آمده است و چه کسی در مقابل آن ایستاده است. فی الحال ماسک دوستان دروغین

آزادی کنار زده شده است. این یک کشمکش عریان طبقاتی و یک زلزله قدرتمند اجتماعی در اعماق جامعه است که دانشگاه و ۱۶ آذر امسال تنها اپیزودی از آن را روی پرده به نمایش گذاشت. باید آگاهانه و نقشه مند به پیشواز اوضاع امروز رفت. متحد شدن حول مطالبات رفاهی طبقه کارگر، فعالیت متشکل کمونیستی در محیط کار و زیست از کارخانه تا محله و دانشگاه شرط پیشروی در مقابل ارتجاع دولتی و به عقب راندن اختناق است. با تشکیل کمیته های کمونیستی، کنترل محلات و ایجاد سازمانها و فونکسیون هایی که اتحاد، قدرت و فتح سنگرهای طبقاتی را تضمین میکنند، میتوان با غلبه بر پراکندگی و اتحاد در صفوف خود در مقابل کمیته مشترک همه بورژوازی یعنی دولت ایستاد و پیروزی نهایی را از آن خود کرد؛ این یگانه پاشنه آشیل جمهوری اسلامی است.

www.hekmatist.com
 سردبیر: فواد عبداللهی
fuaduk@gmail.com
 تماس با حزب
hekmatistparty@gmail.com